

تبعات ادبی

بندار رازی

یکی از قدیم ترین شعرای پهلوی زبان

تقریباً بیستمین قالی

استادانگار

یکی از قدیمترین گویندگان ایران که از او اشعاری بزرگانی غیر از زبان فارسی دری یعنی بلهجه رازی (زبان قدیم طهران) باقیست بندار است که بدبختانه بعلمت قدمت عهد چندان اطلاعی مبسوط و اشعاری فراوان از او بجا نمانده .

بندار از شعرای نیمه اول قرن پنجم هجری و از مداحان و معاصرین پادشاهان آخری از دیلمه ری و وزرای ایشان است . نظامی عروضی او و دو همشهری دیگرش غضائری و منطقی را از شعرای خاصه آل بویه می شمارد و میگوید که بقای نام آل بویه از برکت مدایح این سه تن گوینده رازی است .^۱ مؤلف تاریخ گزیده در ذکر بندار بیانی مختصر قناعت ورزیده و گفته است که : « او بدان زبان [یعنی رازی] اشعار زیبا و اختراعات بی همتا دارد و دیوان او مشهور و معتبر است .^۲ دو منبعی که نسبت مطالبی بیشتر راجع باین شاعر در آنها هست یکی تذکره دولتشاه سمرقندی است دیگر مجاس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری . در مجمع الفصحاء نیز پاره ای مطالب و اشعار اضافی راجع ببندار وجود دارد اما نوشته های این سه مؤلف متأخر هر سه حاوی اشتباهاتی است . اینک تحقیق و انتقاد بیانات مؤلفین مزبور :

در تذکره دولتشاه^۳ تخلص این شاعر باشتباه بندار باباه فارسی بطبع رسیده (همچنین در ذیل فهرست ریو) و آن بظاهر غلط است چه بندار یعنی خیال خام و اندیشه و گمان ناستوار کلمه ای نیست که کسی آنرا بعنوان تخلص یا لقب اختیار کند بلکه صحیح این کلمه (بندار) است باباه مضموم عربی بمعنی کیسه دار و مرد صاحب مکننت و تجمل^۴ و این

۱ - چهار مقاله صفحه ۲۸ (چاپ لیدن)

۲ - تاریخ گزیده ص ۸۱۶

۳ - تذکره دولتشاه ص ۴۲ - ۴۳ (چاپ لیدن)

۴ - فرهنگ جهانگیری

لقب در قدیم بکسی داده میشده است که جنسی را بعد وفور مالک بوده و دیگری که از او توانائی مالی و قوت حالش کمتر محسوب میشده آنرا از وی میخریده و بدیگران میفروخته است و در حقیقت در این راه کار بندار جمع اقسام کالا بوده است بقصد گرانفروشی^۱ و بندار گنج و علم و امثال آنها یعنی کسی که از این اجناس مقداری فراوان در اختیار دارد و گنجور و خازن آنهاست، ناصر خسرو میگوید:

بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد

جز علی گنجور نبود جر علی بندار نیست

و این کلمه که فارسی است ظاهراً از بنه = بنک و حرف معنی «دار» مرکب شده و بنکدار که هنوز هم بزبان ما جاری و در زمان ما مستعمل است شکل دیگری است از آن.

در میان قدما عده کثیری از ایرانیان بمناسبت شغل بنداری یا انتساب بکسی که این شغل را داشته بلقب بندار یا بنسبت بنداری مشهور بوده‌اند و الفتح بن علی البنداری الاصفهانی مؤلف مختصر تاریخ سلاجقه یکی از ایشان است. ظهیر فاریابی در اشاره بنام بندار گوید:

شعر بندار که گفتی بحقیقت وحی است

آن حقیقت بر این بنده مجاز است آری

در نهانخانه طبعم بتماشا بنگر

تا زهر زاویه ای عرض دهم بنداری

کسانی که تخلص ابن شاعر را «بندار» می‌بنداشته بیت اول این قطعه را چنین ضبط کرده‌اند:

شعر بندار که گفتی بحقیقت وحی است

آن حقیقت چو بینی بود از بنداری

دولت‌شاه در تذکره خود در باب بندار چنین می‌نویسد: «شاعر مجدالدوله ابوطالب ابن فخرالدوله دیلمی بوده و سخنی متین و طبعی قادر داشته بسه زبان سخنوری میکند عربی و فارسی و دیلمی و از قهستان ری است، صاحب اسمعیل بن عباد که کریم جهان بوده مرئی بندار است».

در باب اینکه مسلماً بندار بسه زبان شعر می‌گفته هیچ دلیلی در دست نیست زیرا که شعر عربی از او بنظر نرسیده و اگر غرض دولت‌شاه از زبان دیلمی یعنی گیلکی همان زبان رازی است که از بندار اشعاری بآن باقیست بیان او خالی از مسامحه نیست چه اگرچه رازی نیز مثل دیلمی و گیلکی لهجه ای بوده است از لهجه های مختلف زبان پهلوی لیکن

۱- رجوع کنید بانساب سمعانی در نسبت «البنداری» و تاج العروس در لغت

از مقایسه نمونه هائی که از هردو بجاست واضح میشود که بین آنها تفاوت بسیار وجود داشته و زبان بندار چنانکه حمدالله مستوفی تصریح کرده همان زبان رازی زبان شهر و مولد اوست نه دیلمی .

مؤلف مجمع الفصحاء^۱ عین مطالب دولتشاه رادر باب این شاعر تکرار کرده و چیزی که از خود بر آن افزوده است یکی آنکه لقب بندار را « کمال الدین » نوشته دیگر آنکه گفته است که وفات بندار در شهر سنه احدی و اربعمایه بوده و مجدالدوله نیز در همین ایام کشته شده است .

جزء اول این بیان را تاسندی دیگر بدست نیاید باید بقید احتیاط پذیرفت و جزء دوم آنرا هم چون متضمن غلطی تاریخی است قابل اعتماد نمیتوان شمرد چه عزل مجدالدوله بدست عمال سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۰ اتفاق افتاده ندر ۴۰۱ بملاوه محمود پس از آمدن بری مجدالدوله رادر همین سال بخراسان فرستاد و عاقبت کار او درست معلوم نیست و اگرچه ممکنست که بعدها غزنویان مجدالدوله را کشته باشند لیکن تصریحی در این خصوص در تواریخ نیست و بهر حال چنین اتفاقی در سال ۴۰۱ رخ نداده پس بهمین علت که جمله مذکور در مجمع الفصحاء راجع بتاریخ وفات بندار حاوی غلط تاریخی بزرگست مردود است بخصوص که در حدود همین سال ۴۰۱ مجدالدوله طفلی هفت هشت ساله پیش نبوده و بعید است که بندار که اکثر تذکره نویسان او را شاعر مخصوص مجدالدوله نوشته اند فقط بامدایحی که از او در سنین بین چهار (ابتدای جانشینی مجدالدوله از پدر خود فخرالدوله در ۳۸۷) هفت و هشت گفته باشد باین سمت اختصاص مخصوص شود. در مجالس المؤمنین قاضی نورالله^۲ شرحی افسانه مانند در باب علت اینکه بندار این تخلص را اختیار نموده هست که عیناً نقل میشود :

« از بعضی از ثقات شنیده که وجه تسمیه بندار باین اسم آن بود که او در اوایل حال بقاءت مفلس و پریشان احوال بود ، چون گنجینه دل او از جواهر محبت اهل البیت علیهم السلام مملو بود در آن ایام پریشان گنجی شایگان باو نمودند و او در تصرف آن تأمل بسیار نمود و بازن گفت که از انامات شاه ولایت گنجی بمن حواله شده اما در اندیشه آن بودم که چون فقر و اختلال حال ما بسبب تصرف در این مال بیک بار بثروت و فنا استبدال یابد اهل روزگار بسر وقت مافتنند و از روی حسد در مقام استعمال حال ما شوند و کار بر ما دشوار سازند ، اکنون بخاطر میرسد که چند شب از آن گنج دانه های زر برداشته درخاه های اهل ری و کوچه های ایشان نثار کنم تا مردم بسیار از آن بهره مند شوند ، آنگاه بفرایغ بل بقیه آن مال را متصرف شویم که اگر در این مرتبه مردم شهر ما را زردار و صاحب یسار یابند بدارند که از آن زرها که شب نثار میشد نصیبی وافر نیز بمارسیده و از سر وقت ما دور افتند و از شر ایشان اینم کردیم . آخر بندار باین تدبیر

آن گنج را متصرف شد و بهمان مال کیسه دار و بندار خود گردید و بهمان لقب تخلص شعر نمود .

تقل این داستان که بیشتر بافسانه مینماید تا تحقیقی تاریخی برای آن بود تا دانسته شود که قدما لقب و تخلص این شاعر را بندار میدانسته اند نه پندار که غلطی است از بعضی از متأخرین .

یکی از قدیمترین مؤلفینی که نام بندار را برده و مطالب تاریخی قابل اعتمادی را جمع باو بدست داده شیخ عبدالجلیل قزوینی است که در یکی از تألیفات خود بنام نقض بعض فضایح الروافض که آنرا در حدود ۵۵۶ نوشته بمناسبت آنکه بندار شیعی مذهب بوده است در آنجا از او یاد کرده .

این کتاب شیخ عبدالجلیل قزوینی اگرچه مذهبی و در نقض کتاب یکی از علمای سنت است که بر شیعه تاخته بوده لیکن از آن لحاظ که یکی از متون قدیم فارسی است که فقط چند سالی بعد از چهارم مقاله نظامی عروضی و مقامات حمیدی تألیف شده و مشتمل بر بسیاری از مطالب مهم تاریخی و ادبی است نسخه ای بسیار نفیس و گرانبهاست . اطلاع ما سابقاً بوجود این کتاب فقط از راه منقولاتی بوده که مؤلف مجالس المؤمنین از آن بدست میدهد لیکن معلوم نبود که نسخه تامی از آن بجاست یا آنکه آن نیز مثل بسیاری از نفایس دیگر زبان فارسی دستخوش تلف گردیده . جلب توجهی که در این باب از طرف استاد علامه آقای محمد قزوینی مدظله بعمل آمد و جهد بذمی که معظم له در راه یافتن اثری از این کتاب بکار میبردند خوشبختانه بالاخره بنتیجه رسید و نسخه بالنسبه منقحی از آن در شیراز بوسیله جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر سابق فرهنگ بدست آمد و اینک عین آن در کتابخانه ایشان موجود است . شیخ عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض چنانکه قاضی نورالله نیز از او نقل کرده در باب بندار میگوید که او را در مدح سادات ری و آن نواحی قصاید است .^۲ و هم او را در مدح استاد ابومنصور آوی و برادرش ابوسعید که از وزرای شیعه بوده اند بیست و هفت قصیده غراست . اما بدبختانه امروز از هیچیک از این مدایح و قصاید اثری باقی نیست و با اینکه حمدالله مستوفی میگوید که دیوان او مشهور و معتبر است حالیه کسی از آن نشانی ندارد .

اما ابوسعید آوی و برادرش ابومنصور با اینکه هر دو از وزرای مشهور شیعه بوده اند و از آن دو ابوسعید تألیفات مهمی نیز داشته هیچیک از مورخین و اصحاب کتب رجال چنانکه باید بضبط احوال ایشان اعتنائی کافی بخرج نداده و اگر هم شرح زندگانی آن دو برادر در کتابی مذکور بوده است بدست ما نرسیده فقط یاقوت حموی در معجم-

۱- يك قطعه از اوایل این کتاب رانیز مؤلف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه (ج ۳ ص ۱۳۰) در کتابخانه ای خصوصی دیده بوده است .

۲- اسم چندتن از این سادات در مجالس المؤمنین و اصل کتاب شیخ عبدالجلیل آمده .

البلدان در ذیل «آبه» یا «آوه» وطن آن دو وزیر ذکری بالنسبه مبسوطتر از ایشان میکند و میگوید که: «وزیر ابوسعبد منصور بن حسین آبی متصدی کارهای مهم بود و در صحبت صاحب بن عباد سر میگرد سپس بوزارت مجدالدوله رستم بن فخرالدوله بن - رکن الدوله بن بویه رسید و مردی ادیب و شاعر و مصنف بود و او مؤلف کتاب نثر الدر (یا نثر الدرر) و تاریخ ری و بعضی کتب دیگر است و برادرش ابومنصور محمد از بزرگان منشیان و از اجمله وزراء است و مدتی وزارت پادشاه طبرستان بناو بوده ۱»

از کتاب نثر الدر آبی که مجموعه ایست از حکایات و اشعار بشکل محاضرات نسخ عیدیه در کتابخانه های عمومی خارجه باقیست ۲ لیکن از کتاب بسیار نفیس دیگر اوبعنی تاریخ ری خبری نیست. یا قوت ابن کتاب اخیر را در دست داشته و در معجم البلدان و معجم الادباء مطالب مهمی از آن در باب جغرافیای نواحی اطراف ری و احوال قابوس و ابن العیید و صاحب بن عباد نقل مینماید و گویا همین کتابست که مؤلف مجمل التواریخ آنرا مجموعه ابوسعبد آبی خوانده و از آن مطالبی نقل کرده است.

لقاب دیگر ابوسعبد آبی مؤلف نثر الدر و تاریخ ری را ثعلابی در تمه الیتمه و یا قوت در معجم الادباء ۳ و شیخ منتجب الدین قمی در فهرست خود ۴ الوزیر الکبیر و ذوالعالی و زین الکفایه نوشته اند و شیخ منتجب الدین او را مردی فاضل و عالم و فقیه و دارای شعری نیکو می شمارد و میگوید که او از شاگردان شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) بوده و شیخ عبدالرحمن مفید نیشابوری از او روایت می کرده است.

حاجی خلیفه در کشف الظنون و تبعیت از او بروکلن در تاریخ ادبیات عرب و ووستفلد در فهرست معجم البلدان وفات ابوسعبد آبی را بسال ۴۲۱ نوشته اند لیکن این تاریخ قطعاً صحیح نیست زیرا که ثعلابی در تمه که بعد از سال ۴۲۶ تألیف شده بزنده بودن او در موقع تألیف کتاب خود اشاره میکند و شیخ مفید نیشابوری در کتاب اربعین از تألیفات خویش صریحاً مینویسد که در سال ۴۳۲ در مسجد خود پیش ابوسعبد آبی وزیر بقراءت کتابی مشمول بوده ۵ بنا بر این وفات ابوسعبد یاد در همین سال ۴۲۲ اتفاق افتاده یا بعد از آن ۶.

۱ - معجم البلدان ج ۱ ص ۵۷ - ۵۸ (چاپ آلمان)

۲ - رجوع کنید بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلن ج ۱ ص ۳۵۱ - در مجمل التواریخ و القصص (ص ۴۰۴ از چاپ کتابخانه خارر) نیز ذکری از ابوسعبد آبی و وزارت او در دستگاه مجدالدوله در آخر کار ابن پادشاه آمده ولی در آنجا بجای کنیه او که ابوسعبد است باشتباه ابوسعید بچاپ رسیده.

۳ - تمه ج ۱ ص ۱۰۰ و معجم الادباء ج ۵ ص ۳۵۵

۴ - در آخر جلد ۲۳ بحار الانوار ص ۱۱

۵ - مستد رک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹

۶ - مؤلف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه ج ۳ ص ۲۵۴ همین سال ۴۳۲ را

بدون ارائه سند بعنوان سال فوت آبی نقل کرده.

از اشعار عربی ابوسعید آبی نه قطعه بزرگ و کوچک در تنه الیتیمه تعالی و دو قطعه در دمه القصر باخرزی و یک قطعه نیز در کتاب محاسن اصفهان ما فروخی باقیست و در این کتاب دوم کتبه او با اشتباه بجای ابوسعید ابوسعید بچاپ رسیده است .

اما از برادر ابوسعید یعنی ابومنصور محمد بن حسین آبی که بشهادت شیخ عبدالجلیل قزوینی و یاقوت حموی از بزرگان منشیان و وزیرای شیعه بوده اطلاع صحیحی (جز شرحی افسانه مانند در مجالس المؤمنین) در هیچ کتابی بدست نیامد و باینکه یاقوت میگوید که او بوزارت پادشاه طبرستان رسیده ذکرری از او در تواریخ معتبر این سرزمین نیست و معلوم نشد که ابومنصور آبی پیش کدام یک از ملوک این دیار وزارت میکرد .



اما از اشعار فارسی و رازی بندار قطعاتی در تذکره دولتشاه و مجالس المؤمنین و مجمع الفصحاء و بعضی از جنگهای خطی دیده میشود ، اینک ما بعضی از آنها را ذیلاً نقل می کنیم :

هر روز مرا خوشتر و نیکوتر می
از لطف خدا و منت مادر می^۱

تا تاج ولایت علی بر سر می
شکرانه آنکه میر دین حیدر می
ایضاً :

ساقی آب حوض کوثر نی
من چگویم گناه مادر تی^۲

گر بسدل حب آل حیدر نی
ور نباشی محب شیر خدا
ایضاً :

همی گت ؛ واعظی زین هرزه لالی
دهد بر کرده های خود گوالی
وساژا که ته آن روح خالی^۳

بشهر ری بمنبر بر یکی روح^۴
که هفت اندام مردم روز محشر
زنی بر میزد دست و میگفت
ایضاً :

در قافله نیز اشتر لوک دبو
این در بامید میزنم بوک دبو^۵

در الخی شاه اسب کروک دبو
آن اشتر لوک و اسب کروک منم
ایضاً :

گشتی گشتم تو شاد و من خوار و خجل

دادی دادم تو عشو و من بتو دل

۱ - مجالس المؤمنین و مجمع الفصحاء

۲ - مجالس المؤمنین و جنگی خطی

۳ - یعنی روز

۴ - یعنی گفت

۵ - یعنی بساژا که تو

۶ - مجمع الفصحاء و جنگی خطی - از مصراع اول این بیت کلمه ای برون « لانه »

که رکیک بود عمداً حذف شده .

۷ - مجمع الفصحاء ، جنگی خطی

بردی بردم تودل زمن من غم تو
کردی کردم تو جو رو من جمله بهجل^۱
ایضاً:

می فرا آور که بهره می بری
هر که را که می نبو شادی نبو
می نشاط افزای وشادی آوری
این جهان راخرمی بامی دری^۲
ایضاً:

وقت در ودشته که جهان همچو وهشته

روح می سرخه که گل سرخ بیاره^۳

این دوقطعه را اگر چه بنام دیگران نیز ضبط شده ببندار رازی نسبت داده اند یکی:

با بط میگفت ماهی در تب و تاب
بط گفت چو من قدید گشتم تو کباب
باشد که بجوی رفته باز آید آب
دنیا پس مرگ ماچه دریاچه سراب
دیگر:

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست

روزی که قضا باشدو روزی که قضانیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در او مرگ روانیست

ذکر دیگری که از بندار رازی در کتب قدیم دیده میشود در کتاب المعجم شمس

قیس همشهری اوست. در این کتاب شمس قیس پس از ذکر دوبیت از فهلویات یعنی اشعار رازی بندار بآن علت که او ملتفت اختلاف وزن مصراع اول با مصراع دوم نشده و در وزن مختلف را بهم آمیخته است براو و امثال او از اهل همدان و زنجان که فهلویات گفته و دچار این خبط شده اند اعتراض میکند و میگوید که: «ایشان یعنی اهل همدان و زنجان بافضاعت این خطا و شاعت این غلط معذورتر از بندار باشند که زبان او بلنت دری نزدیکتر از فهلوی است و او چندین قطعه و قصیده بر مفاعیلن مفاعیلن فعولن گفته است و هرگز برفاع لائن مفاعیلن فعولن پنج بیت متوالی نگفته، ندانم او را این سهو از کجا افتاده است و چون از استعمال از احیف تقیل در اشعار او تفرس میتوان کرد که طرفی از عروض دانسته است این اختلاف و ترکیب بچه وجه روا داشته است و آنرا چه حجت خیال کرده.» و چند سطر قبل از آن در بیان همین امر گفته که: «همانا بندار در این باب مقلد بوده است نه مستبد و متقبل بوده است نه مستقل^۴».

از این دو اشاره صاحب المعجم که خود از اهل ری بوده چنین برمیآید که زبان اهل

ری در عهد امثال بندار و غضایری و منطقی که همه در یک زمان میزیسته و هر سه از

۱ - از جنگی خطی

۲ - مجمع الفصحاء

۳ - تاریخ و صاف ص ۲۸۳ و مجمع الفصحاء

۴ - المعجم ص ۱۴۵ - ۱۴۶ (از چاپ فرنگ)

مداحان دیالمة آخری ری بوده اند بفارسی دری نزدیکتر بوده است تا بپهلوی یعنی یکی از لهجه های دهاتی معمول آن ایام و این نکته عجیب نیست چه شهر ری در محل تقاطع راههای عراق و خراسان و طبرستان و آذربایجان بوده و پیوسته بآن آمد و شد میشده و سالها نیز تحت اداره سامانیان که زبان رسمیشان فارسی دری بوده سرمیکرده . باقیماندن لهجه ای دهاتی در چنین شهر بزرگی که پیوسته فارسی زبانان نواحی مختلفه ایران بآنجا آمد و رفت داشته وغالب اوقات مرکز حکومت و امارت و دفتر ودیوان بوده بسیار مشکل و بعید می نماید و دلیل دیگر این مسئله آنکه از سایر گویندگان فارسی زبان ری مثل غضایری و منطقی هیچکس شعری بپهلوی یعنی بلهجه مخصوص ری نقل ننموده .

با این حال مسلم است که در دهات و کوهستانهای اطراف ری همچنانکه هنوز نیز باقیست لهجه خاصی وجود داشته و بندار هم که بگفته دولتشاه از کوهستان ری بوده ولی در شهر در دستگاه مجدالدوله و صاحب عباد و ابوسعید و ابومنصور آبی و سادات ری میزیسته گاهی سعی کرده است که بلهجه دهات اطراف شعری بگوید و از زبان مردم آنجا تقلید کند بهمین جهت چون بقول شمس قیس مقلد بوده بعضی از اوقات وزن را باخته و اشعاری آن لهجه ساخته که چون وزن آنها خراب بوده بعدها مورد اعتراض علمای عروض از جمله مؤلف المعجم قرار گرفته است .

عباس اقبال

دوش ۰۰۰

هر روز دلبرم سخن دلبر آورد	تا مر مرا بدان سخن از دل برآورد
آمد بر من آن صنم دلفریب دوش	هنگام آنکه شب ز حبش لشکر آورد
بنشست و گفت ره مده ایدر رقیب را	گر چه رسالت از پدر و مادر آورد
امشب اگر ببیند با تو مرا رقیب	فردا ترا و ما را درد سر آورد
گفتم روم بیارم خنیا گریت گفت	بانگ و خروش خود همه خنیاگر آورد
از چاکران و از رهیان پاک کن سرای	کاشوب و مشغله رهی و چاکر آورد
گن داد و عبر از رخ و از چشم مر مرا	من نرد باخته که گل و عبر آورد
به از شراب داد مرا بوسه پیش از آن	کاید شراب دار و می و ساغر آورد

لامعی مگر سمانی